

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پاس مقیاس منزه از این بکار است قبل ثانیه که السیه بلغا عالم باطالع و انوار نجوم محامد سینه خود ساخت
و افتد و عفا و بنی آدم را بجوهر دایع اسرار منون معارف علیه خود است هر ذره از ذرات کاینات بر ذره
الوقت و بعضی است ناطق و هر ذره ای از افراد موجودات بر برپیش کواهی صادر و ذاتش از خود و تمیل
ببرای صفات از تشبیه و تمجیل معرا فنجانه من خالق الیس کله و هو علی کل شیء تدبر و صلوات یغایت
نجات پنهان بر پیغمبری که شمس و ان رسالت و مرکز دایره محلات و قطب شرافت و بر عزت و اجازت
الساچین بناء اسلام و هداه ذرات السلامند خصوصاً بر وصی و ابن قم و که خطیب بنر سلونی و وارث مرتبه
علا و فی است فضلوا لله علیهم اجمعین اما بعد چنین گوید از روز مندی و صلات خدای بانی و مهدی
از ذراتی اور که الله از البع و وحی الی الترقی که چون جمعی از اخوان صفا و خلان و فاضلین و خدام
الاعطاد روز حقیقه میاجزه تفسیر کلام الله مجدداً شغاله داشته و اکثر بیاض این علم بر غیر الحیات
تمام معرفت و جویشیه و استعارات که اتم و ادق بیاض علم بیان داشته اند از این بی ضلالت
خواهش نمودند که بجهت ایشان رساله جمیع عنایم که مشتمل باشد بر وجویشیه و استعارات بخوبی که زبده
و خلاصه باشد از آنچه فرمود ذکر کرد ملذذ بنا و علی لک این بی ضلالت با عدم استطاعت عاجز ما لم
و انحاء السو لهم این رساله را نا لفظ نموده و از اسمی بختیه البیان نمودم امید که دفع او بکار طالبین
غایر شود و این رساله مرتب است بر یکصد و چهار فصل و خاتمه اقام مقدمه در تعریف
از تشبیه و استعاره و مجاز و مرسل و کنایه و فرقیان انها و اما فضول فصل اول در بیان بعضی از
اقام تشبیه و استعاره و بیان هر یک فصل دوم در بیان اقسام مجاز و مرسل فصل سیم در بیان
اقام کنایه فصل چهارم در بیان اقسام استعاره و تفسیر هر یک و خاتمه در ذکر بعضی از غرائب
بلیغیات مقدمه در تعریف و تفریق بدانکه تشبیه و لفظ عبارتست از آنچه دلالت کند
مشاکاتاری یا امری دیگر در معنی از معانی و امر اول را مشبیه گویند و اثرانی را مشبیه به و ان معنی را

و جبر شبر بگویند در اصطلاح علی ایان شارک مذکور است بخوبی که بر وجه استعاره نباشد استعاره
 عبارت از استعمال اسم مشبه بر وجهی از جمله بالغیر تشبیه و منکر است و معنی مشبه را
 مستعار می گویند و معنی مشبه را مستعار له گویند و لفظ مشبه را مستعار کویند و آنچه قصد شده است
 که مشبه و مشبه بر بدان مشترک باشد و اجماع میانند همچنانکه در تشبیه از او جبر شبر می آید مثلاً
 در مثال اَنْتَبِ الْيَتِيمَ اَلْاَقْفَارَ ها که استعاره مکنه است با تحمیل تشبیه کرده ایم مراد را سبع بر
 سبع که ماصدق آن که مشبه بر است مستعار منه است و حقیقت مراد یعنی ماصدق آن که مشبه بر است
 لست و لفظ سبع مستعار است باعتبار اینکه لفظ بمنزله لایس است که از مشبه بر عادی شده باشد
 برای مشبه و هلاک کردن که شریک میان مشبه و سبع جامع است و حقیقت فرقی میان تشبیه و استعاره
 باید مطلقاً استعاری بر تشبیه نباشد یعنی باید کلام بخوبی باشد که هر مستعار له که مشبه است ذکر شود
 باشد که از آن هر یک از منقول و منقول الیه اراده شود اگر دلالت حالیه یا نحوای کلام نبوده که معنوی
 احدها است و ممکن نباشد که کلام را محل خود بر آنکه غرض اثبات تشبیه بر است از برای تشبه مثلاً
 در مثال مذکور مطمئن دلائل نیست بر آنکه مقصود اثبات شباهتی است از مشبه بر که سبع است از برای تشبه
 بلکه کلام ازین دلالت خالی است و اگر فرقی نباشد می توانست که از مشبه هر یک از معنی مراد که منقول الیه
 و معنی سبع که منقول عنه است اراده نمود لیکن بسبب فرقی اراده احدها معین است و بیان اثبات
 شباهتی مطلقاً مفهوم نمی شود بخلاف تشبیه که باید از آن اثبات شباهت مذکور مفهوم شود یا بر
 تصریح همچنانکه هرگاه ادوات تشبیه که کاف و کان و مثل و نحو و آنچه مثال اینها است که مذکور شد
 مثل زید کا لاسد بخندید باعتبار دلالت فرقی بر آن در تشبیه بودن این قسم خلاف تشبیه است
 استعاره و تلویح و این در صورتی است که ادوات تشبیه حذف شده باشد و مشبه بر را جبر مشبه یا آنچه در
 خراسان کرده باشد مثل زید اسد و جائی زید اسد او کامه است که در این قسم مشبه را حذف میکنند
 مثل قوله قَتَمَ نَكْمٌ كَمَبْدٍ ادایا حذف شده است ای هم قتم و جمیع امثال این قسم تلویحی اقل

در تشبه

در تشبه یا بر وجهی از او تشبیه یعنی می آید که بعضی از استعاره می آید از لکن اصح آنست که
 داخل در تشبیه است زیرا که هرگاه ما بگویم زید اسد از ظاهر این کلام معلوم می شود که ما اثبات تشبه
 از برای زید کرده ایم و شکی نیست که این بر سبب حقیقت محال پس باید مطلوب را از اثبات تشبه
 اسد از برای زید باشد پس اسد را بجا آورده است از جهت اثبات تشبه پس این مثال از جهت تشبیه است
 استعاره و قریب علی امثال و بالجملة ملخص فرقی میان تشبیه و استعاره آنست که تشبیه بر تشبیه است
 بر اقتضای طرفین می آید که مشبه و مشبه بر باشد بخلاف استعاره که مقتضای دو طرف می آید بلکه
 چیز را اطلاق بر چیزی دیگر کنیم و بسبب قریب تشبیه و در بیان از او چیزی را هرگاه بگویم زید اسد
 یا الحام غیر از اسد چیزی دیگر را ذکر کرده ایم تا او را تشبیه بکنیم بلکه اسم اسد و الحام بر روی
 کرده ایم بسبب شباهت ایشان در شجاعت پس هرگاه ما شباهت قوی خود میان دو چیز بجستی کرده
 بآن مردم معلوم باشد و مشبه کمال از مشبه بر داشته باشد و بگویم صریح تشبیه است بلکه باید
 اطلاق کرد اسم مشبه بر را بر مشبه از غیر احتیاج بصریح تشبیه یا استعاره باشد مثلاً چون شباهت علم
 و ایمان بنور و شباهت جهل و کفر بنظلمت قوی است و در بیان مردم معروف است پس احتیاج نیست که
 بگویم العلم كالنور یا الجهل كالظلمة بلکه هر یک از نور و ظلمت را بگویم و از آن علم و جهل را اراده
 میکنیم تا استعاره باشد و اما هرگاه ما شباهت قوی باشد بخوبی که هر دو مردم نتوانند او را ادوات
 کرد در حضورت باید تصریح بر تشبیه نمود و استعاره مستحسن است و از جمله الفاظ خواهد بود مثلاً
 هرگاه بگوئی المؤمن كالبحر صحیح خواهد بود و اما هرگاه بگوئی دانت بحر او غرض از آن مؤمن باشد قبح
 خواهد و از جمله الفاظ شمرده خواهد شد و اما عجاز عبارت از استعمال لفظ در غیر موصوع
 آن و فرقی از تشبیه ظاهر است زیرا که تشبیه از جمله مجاز نیست باعتبار اینکه تشبیه ادواتی چند دارد
 که من جهت الوضوح دلالت بر تشبیه میکند پس هرگاه آن ادوات ذکر شود دلالت اینها بر تشبیه بر سبب
 حقیقت خواهد بود و همچنین از طرفین هم در غیر موصوع استعمال شده خواهد بود مثلاً هرگاه بگوئی

زید کالاسه چنانکه از اداه طریقی نسبت به نقل از موضوع لایحه خوانده خواهد بود بلکه هر یک در موصیای
 خود استعمال شده اند هم چنین است در تشبیه حذف الاداه و هیچ مجازی هم در آن تشبیه نیست و غیر
 و نه تلویحاً و فرقی میان مجاز و استعاره است که مجاز لفظی است عام و شامل است هر یک از استعاره و مجاز
 مرسل و زو فرقی میان استعاره و مجاز مرسل است که در استعاره باید علامه مصححی مشاهد باشد یعنی
 مجازی و حقیقی و در مجاز مرسل علامه مشاهد باشد به معنی حقیقی مجازی نیست بلکه یکی از امور است که
 در فصل دوم مذکور خواهد شد و این قسم از مجاز را مجاز مرسل می نامند باعتبار اینکه ارسال در لغت معنی
 اطلاق است و این قسم مجاز مطلق از مدی که در استعاره ماحوز است زیرا که استعاره مقید است
 بادعا، آنکه تشبیه از جنس مشبه به است و مجاز مرسل از این مذهب مطلق است و محقق غایب که این فرقی که
 مذکور شد معتبر است در ترتیب علم عربی اما اصولی است استعاره را بر هر مجازی اطلاق میکنند و اگر
 چه مرسل باشد فلا تعقل و گاهی علمای عربی اطلاق میکنند استعاره را بر لفظی که استعمال شده باشد
 در معنی که از معنی تشبیه معنی اصلی آن لفظ کرده باشد مثلاً هرگاه بگویم رایت اسد بر می اطلاق
 بر اسد میکنند باعتبار اینکه اسد استعمال شده است در معنی شجاع که تشبیه کرده اند و از این جهت
و اما کتابه برود معنی اطلاق می شود یکی بر معنی مصدی که قول حکم است همان عبارت است از ذکر لزوم
 و اراده لازم با جواز اراده ملزوم ایضا و دیگری اطلاق کنایه است بر نفس لفظ همچنانکه میگویند کنایه
 عبارت است از لفظی که از آن اراده شود لازم معنی او با جواز اراده اصلی معنی آن ایضا مثلاً هرگاه کسی
 بگوید فلان طول التجار یعنی فلان بند شمشیر و لهذا است با کثر مادی الفید یعنی خاکستر و لهذا
 بسیار است و عرض حکم معنی اصلی این دو لفظ نیست بلکه لازم معنی این دو لفظ است که طول قاتل
 و کثر شایع باشد بلی اراده معنی اصل هم جاری است پس بنا بر اطلاق دوم عبارت است از لفظ مذکور
 و فرقی آن مطلق با مجاز که شامل استعاره و مجاز مرسل هر دو است آنکه در کنایه مجازی است اراده
 معنی اصل که ملزوم است بخلاف مجاز که در آن معنی اصلی که حقیقت باشد منظور اند اراده نمود باعتبار وجود

زیر

زیر که معاندت با معنی حقیقی دارد و اینست که اگر کنایه استعمال لفظ در غیر موضوع از آن شده است بلکه لفظ
 معنی موضوع له خود استعمال شده است مگر آنکه حکم اراده لازم آن معنی که در مابعد ادای که لفظ در معنی اصلی
 استعمال شده نمیتوان اراده لازم آن نمود و این ظاهر است و فرقی کنایه از تشبیه ظاهر است زیرا که در کنایه
 معنی تشبیه نیست و در تشبیه اراده لازم معنی اصلی شده است **فصل اول** در ذکر معنی از اقسام تشبیه
 بدانکه تقسیم تشبیه باین اعتبار طریقی است که مشبه و مشبه به باشد یا باعتبار وجه شبهت و یا باعتبار وجه
 اداه تشبیه است و یا باعتبار عرض از تشبیه است و یا باعتبار نفس تشبیه است پس تقسیم تشبیه از پنج طریق
 شد **تقسیم اول** باعتبار طریقی و این اعتبار تشبیه چهار قسم میتواند شد **اول** آنکه هر یک از مشبه و
 حتی باشد معنی مددک باشد یکی از حواس خمس مثال مددک بجز بصر که از جمله معجزات محو تشبیه نموده
 و مثلاً مددک بسیار حواس هم معلوم است و مخرج بکریست و مددک بخیا هم از جمله حیوانات مثل تشبیه
 یا اعلام یا قوت تشبیه علی از خارج من زبرد و در این مثال تشبیه شده است تشبیه تخمین برابری که از یاقوت
 باشد و ملاحظه باشد بر نیزهائی که از زبرد باشد و شکی نیست که در ادراک اعلام یا قوتیه منقوشه بر زبرد
 زبرد از نشان حواس ظاهر نیست زیرا که حواس ظاهر احساس میکند مگر امر موجود در ماده و حاضر
 در زبرد مددک و هیأت مخصوص است و مورد مذکور به هیئت مسطوره موجود نیست لیکن هر یک از موله که
 که اعلام یا قوت و ملاحظه و زبرد باشد میتواند بنظر محسوس شد پس در ادراک مثال مذکور مددک از قوه خیال
 زیرا که مددک خیالی هر مددی است که فرض شود که مجتمع شده است از اموری که هر یک از آنها بجز ظاهر ادراک
 شود **دوم** آنکه مشبه و مشبه به هر دو عقلی باشند مثل العلم کا حیث **سیم** آنکه مشبه عقلی باشد و مشبه به
 معنی باشد مثل المیتة کالسبع **چهارم** آنکه مشبه حتی باشد و مشبه به عقلی باشد نحو عطر کخلک و غیر
 الذین را زنی گفته است قسم چهارم جاری است و حق جواز است و بدلی که گفته است مدخل است **تقسیم دوم**
 که باعتبار وجه شبهت است آنکه وجه شبهت یا خارج باشد حقیقت تشبیه و مشبه به یا نه و ثانی که خارج نیست
 یا جنس تشبیه و مشبه به است مثل الانسان کالفرسای فی الجوانته یا نوع آنها است بخورد که در دای

الانسانة يا ضلّ افهات بحوال مذکور که مظهر باشد در نظر باشد و اول که خارج از ذات مظهر باشد
یا صفة حقیقه طریق است یعنی هیئت است که ممکن است در ذات مظهر یا صفة اضافیه است و
حقیقه یا کیفیت جملانی است که مختص با جسام است و یکی از خواص است یا کیفیت نقیضه
که مختص بنفس است **مثال اول** مثل خنده که لور دای فی الحجرة و صوت کصون الحارای فی القبا
و هذه الفاهة كالصل ای فی الحاروة وهذا الریحان كالملك او الكافور ای فالرائحة وهذا
كالجراي فی القفوة و **مثال ثانی** مثل فلان کافلاطون ای فی علمه او حکام ای فی جوده او کرم ای
شیخا عنه و صفة اضافیه است که یا هیئت متحققة باشد بلکه بحجّة اعتبار و فرض باشد مثل المنة كالقول
ای فی الانباء شکی نیست که بیشتر غول مجرّم و هم و اعتبارات یا هیئت است که از برای مضمون آن مختص
اما سقّ و ذات مشبه و مشبه به نیست بلکه نسبت بحجری دیگر اعتباری شود مثل هذا الدلیل كالتمسك
فی ازالة الحجاب و معلوم است که ازاله حجاب مقرر و ممکن در ذات دلیل و مشبه به نیست بلکه نسبت بمراس
و محقق نماید که وجه شبه از طریق دیگر هم منقسم میشود زیرا که با مقرر است همچنانکه در اشک سابقه مذکور شد
و یا که است همچنانکه شاعر گفته است **وقد لاح فی الصبح الشریا کما تری کف قود ملّ جبرین نوراً**
یعنی تحقیق که ظاهر شده و صبح شریا مثل خورشید ملاحی و رویت که شکوفه آن شکفته شود و غرض شاعر تشبیه
شریا است بفقود در چند چیز یکی در مقدار مخصوص یعنی مجموع مقداری که شریا دارد در طول و عرض مثل
مجموع مقدار غنود است و دیگری در کیفیت مخصوص یعنی کیفیتی که در شریا است از تقارن و تقارب اجزاء
بنحو خاص مثل کیفیتی است که در غنود است بر وجه شبه در اینجا مقرر نیست بلکه بر کتبات از چند چیز
و **تقسیم سیم** باعتبار ادا است و کیفیت این قسم در مقدّمات معلوم شد زیرا که اشاره با دای تشبیه
و اشاره شد که در تشبیه یا ادا مذکور می باشد یا محذوف و مثال هر یک مذکور شد و گاه هست که بعضی
اداء فعلی مذکور می شود که شعرات تشبیه مثل علمت زیدا ادا یا لحبت زیدا **و تقسیم چهارم**
باعتبار غرض تشبیه است و کیفیت این قسم با این خواست که غرض و فایده تشبیه یا عاید است تشبیه و این

غالب

غالب یا عاید است تشبیه و اول که غرض عاید تشبیه باشد **اول** آنکه مطلوب بیان امکان و موجود تشبیه
باشد بحوال شاعر که گفته است **فان تقو الا نام و انت منهم فان الملك بعض دم القرائ**
یعنی اگر تقوی و لری بر مردم و بالاخری از جمیع و حال آنکه از ایشان عجب نیست باینکه مثلک هم
از جمله خون اهل است و غرض اینست که مدح بحجّی تقوی و دارد بر مردم که میانه او و مردم اصلاً مشابهت
و چون این در ظاهر محال است زیرا که نمیتواند شد که شخصی در ضایل و کالات بحجّی برسد که از نوع خود
پروین رود و لهذا شاعر از برای دعوی خود و ران تشبیه نمیشد که در اینک مثلک اگر چه در اصل از جمله
فون اهل است لکن از حقیقت خود پروین و حرفه است پروردگار غرض بیان امکان وجود تشبیه است
و تحقیق نیست که تشبیه و این شعر تشبیه ضمنی است زیرا که در آن دلالت بر مجرّم بر تشبیه نیست **دویم**
آنکه مطلوب بیان حال مشبه باشد همچنانکه هر گاه جامه بجای دیگر تشبیه شود در سواد هر گاه جامه بجای
تشبیه شود در سواد هر گاه رنگ مشبه بر معلوم باشد و رنگ مشبه معلوم باشد **سیم** آنکه مطلوب
بیان کثرت و مقدار حال مشبه باشد یعنی معلوم باشد که مشبه بر صفت فلان حال و صفت است لکن معلوم
باشد که مقدار آن صفت چه حد است لهذا در تشبیه فلان بیان شود همچنانکه هر گاه جامه پاهای تشبیه
بغراب کنیم در مقدار سواد **چهارم** آنکه مطلوب بیان باشد که حال مشبه را واضح و مقرر در نفس سامع
کنیم یعنی حال مشبه امر و معنوی باشد و آن را محسوس تشبیه کنیم تا فریب مضمون سامع شود مثل آنکه
تشبیه کنیم کسی را که سعی عبث کند کسی که بران چیزی بنویسد و در کتب بدو طبع بعضی دیگر از وجوه مذکور است
لکن عمدتاً وجوه همین است که مذکور کردیم و **شش** آنکه غرض عاید تشبیه بر باشد در صورتی است
که مکمل چیزی را که در وجه تشبیه نایدا تشبیه قرار دهد و مقصود او اینست که باشد بر اینکه تشبیه بر ناقص
اتم است از مشبه ناید و غرض تعظیم شان ناقص باشد مثل آنکه کسی تشبیه کند فردا بصورت شخصی و غرض از
اداء او این باشد که صورتش و در نور و ضیاء از یداست از **تقسیم پنجم** باعتبار نفس تشبیه
است این تقسیم بر دو طریقت **طریق اول** آنکه بعضی تشبیه عکس از جاز است که مشبه را تشبیه به

در اقسام کتاب چون معلوم شد که کتاب عبارت از ذکر ملزوم و اراده لازم پس بگوئیم این بر قسم **اول**
 آنکه ذکر صفتی نباشد و از آن متعلق به وصف آن شوم مثلا آنکه گفته شود مجامع اصغان و از آن اراده قلوب
 زیرا که محل حمل صفتی است از صفت قلوب و از آن اراده قلوب شده است که موصوف است و ازین قسم **دوم** که
 شود معنی متوی القامه عن الاطراف و از آن انسان اراده شود و در این قسم شرط است که صفتی محض باشد و
 که ممکن است که اگر اختصاص نباشد انتقال لازم نمی آید **دوم** آنکه ذکر صفتی نباشد و کتابی از صفت و کتاب
 همچنانکه طویل الخ و گفته شود و کتابی باشد از طویل القامه و بیان این مثال در مقدمه مذکور شد **سیم** آنکه
 اثبات کنیم معنی از معانی برای شیء و مطلوب باشد آن معنی از برای شیء دیگر باشد لیکن شیء اول از متعلق
 شیء ثانی باشد چنانکه از آن متعلق بشیء ثانی بشویم همچنانکه شاعر گفته است ان التماحة والمرقة والذرة
في قبضة خريف علي ابن الحشرج که در اینجا اثبات صفات مذکوره از برای ابن حشرج است لیکن از برای قبه
 که متعلق است و اثبات شده است و ازین قبیل است الحدیث بین ثوبیر و الکرم بین بزرگ و معنی نازک که در
 دو قسم آخر که هی موصوف مذکور می باشد همچنانکه مذکور شد و گاهی مذکور می باشد مثل آنکه کسی درباره شخصی
 اذیت برساند بگوید سلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه و بدیهه که این کلام کتابی است از فضل اسلام از مودی
 وجود آنکه مذکور نیست و ازین قبیل است که بیایم در محاورات **فصل چهارم** در اقسام استعاره و بیان
 هر یک بدانکه استعاره بچند اعتبار تقسیم میشود **قسم اول** باعتبار طرفین است که مستعار و منه و مستعار
 باشد و باین اعتبار استعاره بر دو قسم است **اول** و قایده آن است که ممکن باشد طرفین در یک چیز
 جمع شوند مثل قول خدا تعالی او من کان میتا فحیاه در اینجا استعاره شده است لاجا از معنی اصل
 آن که زنده کردن باشد از برای هدایت پس معنی اصل آن مستعار منه است و هدایت مستعار له و شک نیست که
 معنی اصل که مستعار منه است و هدایت که مستعار له است حدیثی ممکن است **دوم** عاده و آن آن
 که طرفین آن که مستعار منه و مستعار له باشند در شیء واحد جمع شوند مثل آنکه استعاره شود اسم نبات از
 برای عاج که در اینجا معنی اصل است که مستعار منه است بل عاج که مستعار له است جمع نمی شود در شیء واحد

و معنی نازک

و معنی نازک که استعاره عاده تیر بر سر قسم است **اول** آنکه مستعار منه با مستعار له جمع نشود لیکن احدی باشد
 دیگری یا نقیض دیگری نباشد همچنانکه مذکور شد **دوم** آنکه مستعار له ضد مستعار منه باشد یا نقیض آن باشد
 باشد و باعث بر این استعاره تهمیم باشد مثل قولی نعم فیشرهم بعدایلم که در اینجا استعاره شده است
 از برای انداز که شد است باعتبار تهمیم و این استعاره را تهمیم میگویند **سیم** آنکه مستعار له ضد یا نقیض
 مستعار منه باشد و باعث بر این ظرافت یا استعاره باشد و این را استعاره قلیجه میگویند مثل آنکه
 شود اسد از برای جیان و گفته شود دل اسد بر سبیل ظرافت یا استعاره **قسم دوم** باعتبار
 است که لفظ مشبیه باشد و باین اعتبار استعاره بر دو قسم است **اول** اصله و آن اینست که لفظ
 مستعار اسم جنس باشد مثل لفظ هدهد که استعاره شود از برای رجل شجاع و مثل قمل که استعاره
 شود از برای ضرب شدید **دوم** بعبه و آن اینست که لفظ مستعار فعل باشد یا آنچه مشتق از فعل است مثل
 اسم فاعل و مفعول و صفت مشبیه و فعل تفضیل و اسم مکان و زمان و آلة یا حرف باشد و در فعل را آنچه
 مشتق است از آن تشبیه در معنی مصدری شده است که مشتق منه است لیکن بعد از تشبیه مصدر و صفت مشتق
 و شود از آن فعل پس از آن حیثیت که معنی مصدری معنی مصدری تشبیه شده است استعاره حاصل است
 و از آن حیثیت که فعل استعاره از برای فعلی دیگر شده است استعاره تبعیه است و در حرف تشبیه متعلق
 آن معنی شده است و متعلق معنی حرف آن چیز است که بان تعبیر بان از معانی حرف می شود مثل آنکه گفته
 می شود معنی من ابتدا است و معنی نه ظرفیت است و معنی لام تعلیل است مثال فعل نحو قوله نعم فیشرهم بعدایلم
 الیم که در عبارت تشبیه باندا شده است و بعد از آن فعل از آن مشتق شده است و مثال مشتق از فعل
 نحو آنکه استعاره شود لفظ قاتل از برای قاتل ضارب یا لفظ مقتول از برای مضروب و لفظ مقتول
 از برای مضروب و امثله یا و مشتقات ظاهر است و مثال حرف نحو قوله نعم فاکتظ ال فرعون لم یکن
 لهم عدو و حزنا یعنی پس برداشتن دال فرعون موسی را نبوده باشد از برای ایشان دشمن و اندوه

و کیفیت مستعار بودن حرف در اینجا باین نحو است که لام در لیکن موضوع است از برای تعلیل یعنی ما بعد لام
 علامت غایب است پس لازم میاید که عداوت و خزن علامت غایب الفاط موسی باشد و ظاهر است که این خلاف
 زیرا که علامت غایب است که علامت فعل باشد بر فعل و ظاهر است که باعث از برای ال فرعون بر التقام موسی این بود
 که با ایشان دشمن شود بلکه غرض از ایشان این بود که با ایشان دوست باشد و از نزد خود فکر کرد پس مطلق
 از این است که نتیجه و ثمر التقام عداوت دشمن شد لیکن این معنی با دخول لامی که موضوع است از برای دلالت
 بر برزخ علت غائی مناسب ندارد پس در اینجا تشبیه شد است بر ترقیب عداوت و خزن بالتقاط بر برزخ علت
 غایب التقاط که محبت باشد بالتقاط پس در اینجا تشبیه واقع شده است و علامت غائی که متعلق معنی لازم است
 و تبعیت آن لامی که موضوع است از برای دلالت بر برزخ علت غائی استعمال در مشبیه شده است بر سبیل
 تبعیه و محقق نماید که استعاره تبعیه صحتی با این اسم شده است از برای اینکه در استعاره تشبیه ملحق است
 تشبیه اقتضا میکند که مشبیه را مشبیه بر موصوف باشد و وجه تشبیه و اصل در موصوف است که اکثر ثابت محقق
 باشد و هیچ یک از فعل و مشتقات آن حرف چنین نیست پس تشبیه در اینجا تبعیت امری دیگر است که آن
 محقق است که معنی مصدر متعلق معنی حرف باشد **تقسیم سیم** باعتبار جامع است و باین اعتبار
 استعاره بر دو قسم است **اول** عامه و آن است که جامع امری باشد ظاهر بخوبی که بر عوام هم مخفی
 باشد مثل این است که مردم را در آن میکند که جامع در این مثال شجاعت است **دوم** خاصه
 و آن است که جامع از برای اکثر مردم ظاهر نباشد بلکه در آن مختص بخواص باشد مثل اینکه استعاره
 شود بر بعضی الفاظ از برای ابله و جامع که بلاهت باشد ظاهر از برای عوام نیست بلکه همین خواص
 که عرض قفا دال بر بلاهت است **تقسیم چهارم** باعتبار مستعار له و مستعار من است و جامع هر
 و بدین اعتبار استعاره بر شش قسم است **اول** آنکه هر یک از طرفین که مستعار له و مستعار من باشد
 باشد و جامع هم باشد مثل اینکه استعاره شود فرزند از برای صورت فرس که منقوش بر جدار باشد
 باعتبار جامع شکل و گفته شود را بفرس پس مستعار له صورت منقوش است و مستعار من فرس

و جامع شکل است و هر حقیقت **دویم** آنکه هر یک از طرفین حق باشد و جامع امر عقلی باشد مثال
 را باینست که تمام که در این مثال مستعار له که انسان باشد و مستعار من که حیوان مغرور و حقانی
 و جامع که شجاعت امر عقلی است **سیم** آنکه طرفین حق باشد و جامع کتب باشد از دو جز که یک جز
 حق و جز دیگر عقلی مثل اینکه تشبیه شود انسانی بشیر و رحمن طاعت که حقیقت و در بناقت شاک
 عقل است **چهارم** آنکه طرفین و جامع هر عقلی باشد مثال قوله من یبشانا من یبشانا که در این
 را باینست که استعاره شده است فاعل که نوم باشد از برای موت و جامع عدم ظهور آثار خارج است که هر یک
 را باینست که عقلی اند و بجز این ظاهر و ادراک نمی شوند و محقق نماید که کسی در اینجا نمیکند که در این استعاره
 شده است مرقد که محل نوم باشد از برای غیر پس هر یک از مستعار من و مستعار له محسوس خواهند بود
 زیرا که مذکور شد که استعاره مشتق از برای شق از جمله استعاره تبعیه است و تشبیه در مصدر می باشد
 بعد از آن اسم فاعل یا مفعول یا اسم مکان و زمان مشتق میشود **پنجم** آنکه مستعار من حق باشد و مستعار
 له جامع عقلی باشد بخلاف قوله ثم فاصدع بما تؤمر که در اینجا استعاره شده است کسر زاج از برای تبلیغ
 رسالت و جامع تاثیر است پس کسر زاج که مستعار من است حق است و تبلیغ که مستعار له است و تاثیر
 که جامع است هر دو عقلی اند **ششم** آنکه مستعار له حق باشد و مستعار من جامع عقلی باشد بخلاف
 انما طغی الماء حلتا که فی الجار که در اینجا استعاره شده است کبر از برای کثرت ماء و جامع
 استعاره مفرط است و مستعار له که کثرت ماء باشد حق است و مستعار من که کبر است بجامع عقلی اند
 و محقق نماید که در صورت تلخیص یعنی چهارم و پنجم و ششم جامع البی باید عقلی باشد و حق نمیتواند شد
 الا اقسام باید و او را و او را و سبب عدم جواز حق و کتب مطوله مذکور است **تقسیم سیم**
 باعتبار ذکر بیانات طرفین و عدم ذکر بیانات است و باین اعتبار استعاره بر چهار قسم است
اول استعاره مطلقه و آن است که بیانات هیچ یک از مستعار له و مستعار من در آن مذکور
 نباشد مثل عندی **دویم** استعاره مرئیه و آن است که در آن بیانات مستعار من و مستعار له

براث مذکور باشد مثل قوله قم اولئك الذين اسرفوا الصلوة بالهدى فارحبت بخاتمكم كدوا نجا
 استغاره شده است اثر از برای استبدال بشر استغاره شده است و از ملائکات و بیج است
 وان ذکر شده است **سپتم** استغاره مجرور است وان است که در ان ملائکات استغاره ذکر شود
 و اثناسدایک که در اینجا استغاره شده است از برای انشان شجاع و بعد از ان محک که از
 ملائکات استغاره شده است **چهارم** استغاره شجره مجرور است وان است که ملائکات استغاره
 منه و استغاره هر دو در ان مذکور باشد بخور اثناسدایک امواج یک کلمه که در اینجا استغاره شده است
 مجرور از برای شخص و انانیت استغاره منه است و شخص و انانیت استغاره منه است و کلام امواج که از ملائکات
 استغاره منه است و شجره است و ذکر کلام استغاره منه است و ذکر کلام امواج که از ملائکات
 باعبار از کراحت طین تشبیه است و باین اعتبار استغاره بر دو قسم است **اول** استغاره مصرع
 وان است که در ان تشبیه به که استغاره منه است مذکور باشد و تشبیه به که استغاره منه است مذکور باشد مثل
 و اثناسدایک **دوم** است که تشبیه شود امری بامر دیگر در نفس و همین تشبیه فقط ذکر شود وان
 مکینه و استغاره بالکنایه میگویند باعبار از انکه در ان مصرع تشبیه شده است بلکه تشبیه
 در نفس است و ال بر تشبیه در استغاره مکینه اثبات کردن خواص تشبیه به است از برای تشبیه و ازین
 گفته اند که هر استغاره مکینه لازم دارد استغاره تخيلية را زیرا که استغاره تخيلية عبارتست از
 اثبات بعضی از لوازم تشبیه به از برای تشبیه پس استغاره مکینه لازم استغاره تخيلية است باعبار از انکه
 تخيلية قرینه مکینه است و چنانچه تخيلية در کلام نباشد استغاره مکینه معلوم نخواهد شد و استغاره
 تخيلية هم لازم دارد مکینه را باعبار از انکه تخيلية قرینه اش مکینه است و هر گاه ان مطلوب نباشد
 قرینه ان به صورت است و در تخيلية که لازم تشبیه به اثبات میشود از برای تشبیه باید که در تشبیه باز
 لوازم مذکوره امری حتما و عقلا مستحق نباشد بلکه فهم صورتی بشود و از برای تشبیه اثبات شود
 در مثال اثبات المیزه اطفاها فاشبه شده است در ذهن مرکب و این تشبیه مصرع استغاره مکینه است

و بعد از ان

و بعد از ان اطفاها که از جمله لوازم سبع که تشبیه به است از برای مرکب که تشبیه است اثبات شده است و این تشبیه
 تخيلية است و شکی نیست که باز ان اطفاها امری که مستحق باشد حتما یا عقلا در تشبیه به تشبیه است و وجود
 بلکه صورت مؤلفه از اطفاها خارج شده است از برای تشبیه اثبات شده است و صاحب مفتاح بر آنست که در
 ان استغاره تخيلية لفظ اطفاها مثلا موضوع و مفعول حقیقی خود نیست بلکه مجاز لغوی است که مستعمل شده
 در صورت و هیئت که تشبیه است بمعنی اصل ان و اکثر محققین بر آنست که هر یک از اطفاها و میته مستعمل در معنی
 موضوع له خود هستند پس حقیقت خواهد بود مجاز لغوی نیست بلکه مجاز و سنا و لازم است معنی
 اثبات شده است از برای تشبیه غیر متولد شدن از برای ان باشد که اطفاها باشد و این مجاز لغوی نیست بلکه مجاز
 عقلا است و فرق استغاره تخيلية از تشبیه است که هر دو تشبیه است از انکه در هر یک ملائکات و
 خواص تشبیه به که استغاره منه است ذکر میشود اما در تشبیه باید تشبیه به در کلام مذکور باشد و تشبیه
 و باید باز ملائکات تشبیه به یکچیزی در تشبیه مستحق باشد حتما یا عقلا بخور قوله تعالى اولئك الذين
 اسرفوا الصلوة بالهدى فارحبت بخاتمكم که در اینجا تشبیه شده است استبدال بشر استغاره شده است و تشبیه
 بر استغاره کلام مذکور است و مرجع بخار است که از خواص تشبیه به است که استغاره شده است و تشبیه
 که تشبیه است باز ان امری که مستحق باشد عقلا تشبیه به است که در هر استبدال یا تقع است یا زبان
 و این استبدال زبان است و ان با ان عدم ربح است بخلاف استغاره تخيلية که باید تشبیه مذکور باشد
 تشبیه به و باید معنی از خواص تشبیه به از برای تشبیه اثبات شود مع ذلك و تشبیه باز ان هیچ مستحق نباشد
 عقلا و تشبیه حتما همچنانکه در مثال مذکور معلوم شد و معنی غافل که اینجا مذکور شد که قرینه استغاره مکینه
 البتة باید استغاره تخيلية باشد بنا بر اکثر است و بعضی از محققین مثل زنجیری و غیره بر آنست که قرینه
 استغاره مکینه ضروری نیست که تخيلية باشد بلکه میتواند تشبیه به قرینه ان استغاره مصرعیه باشد مثل قوله
 والذين يقضون عهد الله که در اینجا تشبیه شده است عهد مجمل عهد که تشبیه است مذکور است و این
 استغاره مکینه است و بعد از ان تشبیه شده است ابطال عهد بنقض جمل و تشبیه به که نقض باشد مذکور

کتاب در بیان معانی
و اصطلاحات
و اقسام
و اشیاء
و احوال
و احوال
و احوال

کتاب در بیان معانی
و اصطلاحات
و اقسام
و اشیاء
و احوال
و احوال
و احوال

شده است استعمال شده است در مثبت و این استعاره تقریبی فریاد است بر استعاره بالکافی زیرا
که اگر این باشد معلوم می شود که استعاره جهت بیان دلالت بر جعل میکند و مخفی نماید که در صورت
که مثبت و مثبت به هر دو مذکور باشد نمیتواند شکل کلام استعاره باشد بلکه تشبیه خواهد بود و بعضی
و در بعضی صورت هم تشبیه نخواهد بود بنا بر مذهب اکثر و تفصیل این کلام است که در صورتیکه مثبت و
به هر دو مذکور باشد اگر اسم مثبت به جزی مثبت باشد مثل نیدا سید یاد حکم خبران باشد مثل آنکه حال
از آن باشد با صفت یا یک از آن باشد یا مفعول ثانی باشد یا علت باشد و این صورت کلام تشبیه خواهد
بود و استعاره نخواهد بود همچنانکه در مقدمه مذکور شد و اگر اسم مثبت به جزی مثبت یا در حکم خبران بنا
مثل رایت بر نیدا سدا یا القیت منی است و در این صورت کلام استعاره نخواهد بود بالاتفاق زیرا که
در استعاره باید اسم مثبت به جاری شود بر مثبت یعنی اسم مثبت به استعمال شود در مثبت که در ظاهر فعلی است
شود بر مثبت به و مقصود از آن مثبت باشد و در اینجا چنین نیست و بنا بر مذهب اکثر کلام در این صورت تشبیه
هم نیست باعتبار آنکه در مثبت و در اینجا از برای اثبات تشبیه نیست زیرا که در دو مثال مذکور مضد دلالت بر
مشارکت نده است بلکه تشبیه و غیر متکلم است لیکن در کلام اشعاری بان نیست پس تشبیه نخواهد بود
و بعضی این دو مثال را از جمله تشبیه شمرده اند و العلم عند الله **تقسیم هفتم** باعتبار مقصود از استعاره
و این اعتبار استعاره بر دو قسم است **اول** استعاره تحقیقی و آن است که مقصود از آن بیان چیزی است
استعمال در آن قشده است اسمی باشد متحقق و ثابت خواه تحقق آن حتی باشد مثل رایت سدا بر مفعول
از آن رجل شجاع است و آن است که متحقق است خواه تحقق عقلا باشد خواه قولی باشد
الصراط المستقیم که مقصود از آن در اسلام است و آن است که متحقق است عقلا و هیچ استعاره
مذکوره سواي تخیلیه و مکنیه از جمله استعاره تحقیقی اند **دوم** غیر تحقیقی و آن مختص است با
تخیلیه که مقصود از آن امر متحقق نیست بلکه امری است که محض تخیل و توهم است همچنانکه تفصیل مذکور
تقسیم هشتم باعتبار انتزاع تشبیه و عدم انتزاع آن است و این اعتبار استعاره بر دو قسم است

اول

اول استعاره تمثیلیه و آن است که همیشه منتزعه از چند امر تشبیه شود همیشه منتزعه از چند امر و یک مرتبه
استعاره تمثیلیه باشد آن در آخر فصل اول مذکور شد **دوم** غیر تمثیلیه و آن شامل هیچ استعاره ای است
که مذکور شد که در هیچیک مبنای منتزعه به یک تشبیه نشده است و مخفی نماید که تشبیه
در بیان مردم شایع شود و کثیر الاستعمال شود از آن جهت که این تشبیه که شایع بین الناس شده
باشد یعنی ابدان را شخصی گفته باشد و بعد از آن شایع میانه مردم شده باشد مثلا مقبره سعد بن حنیفه که
اطاعت او را میکرد گفته است لا یطاع لقصیر امر حال هر کس که یگری او را اطاعت نکند بگوید لا یطاع لقصیر
و هر شئی باید تغییر داده نشود یعنی لازم است اشیاء موردان بشود و مراعات ضرب شریک مثل امر کار و
مراد مخاطب بن بوده است و بر این اعتبار مثل مثل بر تاء تانیث باشد و اگر در مقرب مخالفه باشد باز
باید تاء تانیث باشد مخفی نماید که از آنچه مذکور شد معلوم شد که اقسام استعاره که با هم خاصیتی میسر و هم
مجاوره قسم است اول و دوم وفاقه و عنادیه با قسامها الله سیم و چهارم تبعیه و اصلیه پنجم و
ششم غایبه و خاصیه هفتم و هشتم مطلقه و مجرد و نهم و دهم مرتبه و مکنیه یازدهم و دوازدهم تحقیقیه
و تخیلیه سیزدهم و چهاردهم مصرحه و تمثیلیه و از اقسام مذکوره هر دو که با هم مذکور شدند با هم مقابلند
و باید که جمع می شوند و بغیر از دو قسم اخیر که از جمله مقابلین نیستند پس هر یک از اقسام بغیر از مقابل خود
با هر یک از اقسام دیگر جمع میشوند بشرطی که مقابل قسم دیگر مذکور نباشد پس استعاره وفاقه با عنادیه
جمع نمی شود و با اقسام دیگر جمع میشود بشرطیکه قابل هیچیک از اقسام دیگر در کلام نباشد و هم چنین است
نظم و باقی و مطلقه چون مقابل با مجرد و مرتبه هر دو دارد و با هیچیک جمع نمی شود و مرتبه با تخیلیه
و مکنیه هر دو جمع نمی شود باعتبار اینکه در مرتبه باید مثبت به مذکور باشد و در تخیلیه و مکنیه باید مثبت
مذکور باشد و مصرحه هم با تخیلیه جمع نمی شود باعتبار اینکه در مصرحه باید مثبت به مذکور باشد و میتواند
شد که مصرحه با مکنیه در کلام جمع شود اما نمیتواند که با استعاره هم مصرحه باشد و هم مکنیه و تخیلیه و تحقیقیه
با تخیلیه جمع نمی شود و با اقسام دیگر جمع می شود و اما مجوز جمع تمثیلیه با بعضی اقسام و عدم جواز آن با بعضی

اقسام دیگر محتاج تفصیلی است که در این رساله کجایش ندارد و الله اعلم و مخفی نماید که جایز است بلیغ باشد
بلیغ معنی باعتبار مجاز مرسل باشد و همان لفظ نسبت بهمان معنی باعتباری دیگر استعاره باشد و این
صورتی است که بلیغ معنی مجاز و معنی حقیقی و نوع از علامت باشد یکی علامت مشابیه و دیگری علامت که غیر
مشابیه باشد بلیغ باعتبار اول استعاره خواهد بود و باعتبار ثان مجاز مرسل خواهد بود مثلا مشرق گفته
بمعنی است هرگاه استعمال شود در شق انسان باعتبار علامت مشابیه و غلط استعاره خواهد بود و هرگاه
در شق انسان استعمال شود باعتبار تسمیه مطلق اسم مقیده مجاز مرسل خواهد بود زیرا که مشرق چون شق
بمعنی است هرگاه او را اطلاق بر مطلق شقی کنیم تسمیه مطلق با اسم مقیده خواهد بود و از جمله مطلق شق انسان
خاتمه بود که بعضی از محسنات بدیعی است بدانکه وجوه تحکین کلام بر دو قسم است **اول** تحکین
معنوی یعنی تحکین که راجع به معنی است و اگر چه بدیعی لفظی هم دارد **دوم** تحکین لفظی که راجع به لفظ
است و وجوه قیام اول بسیار است لیکن ما در این رساله بر بیست وجه که مشهور و معتبرند اکتفا می
وجه اول بطابقه و مطابقه است که دو امر متقابل در کلام جمع شوند خواه هر دو اسم یا فعل یا حرف باشد
مثال اسم نحو قوله قم و تحبهم ایضا و هم رقود مثال فعل نحو غیور نمیت و مثال حرف نحو لها ما کبت
و علیها ما الکبت و میتواند شد که مختلف باشد بخوان من کان میتا فاحیناه **دوم** مقابل است و قیام
است که چند معنی متوافقی ذکر شود و بعد از آن چند معنی دیگر که متقابل با چند معنی اول باشد و تفسیر شود
قوله قم فلیضحکوا قلیلا و لیکنوا اکثر **سیم** القیام و معنی آن باشد ظاهر است **چهارم** لغز و تشبیه
و تفسیر مثال انتم محتاج بذکر نیست و آن یا مرتب است یا مشوش و مثال هر یک ظاهر است **پنجم**
ارصاد است و آن است که در فقره از نشر یاید و پتی از شعر قبل از غر لفظی ذکر شود که دلالت بر عجز آن بکند
و این دلالت از برای کسی خواهد بود که عارف بروی معنی حرف فقره بیت زیرا که کسی که ویران دارد این
دلالت از برای او نخواهد بود مثال فقره قوله قم و ما کان الله لیظلمهم و لکن کافرا انفسهم یظلمون و مثال
بیت بخواذم تستطع شیئا فذمعه و جاوزه الی ما تستطیع **ششم** اقتباس است و آن است که متکلم

از قرآن

از قرآن یا به از آن داخل در کلام خود کند نحو اصبر و انصر المحرمات و صابر و اعلى المقترحات و رابعا بالمر
و اتقوا الله فی الخلوای برفع لکم الذرجان **هفتم** تلخیص است تلخیص آنکه متکلم در آیه کلام اشاره کند بمثل
شاهیر یا شعر مناسبی همچنانکه حضرت امیر المومنین علیه السلام در شقیه اشاره فرموده اند بفرع عینی که گفته است
شأن ما یومی علی کورفا و یوم حیان اخی جابر **هشتم** اعتراف است آنکه در آیه کلام جمله ذکر
شود که غرض بدین آن تمام باشد نحو قوله قم فلا اقم بمواقع الجحیم و لانه لقم لو تعلمون عظیم که غرض بدین
ایه آنه لقم لو تعلمون عظیم تمام می شود و غرض این ایه بدین لو تعلمون تمام می شود **نهم** احوال الضد
است و آن است که کلام محتمل مدح و ذم هر دو باشد همچنانکه شخصی می احد العین گفت است عینیک بود
که این احوال دارد که محتمل شود بر آنکه کاشم و چشم تو پنهانی بود و احوال دارد که محتمل شود بر آنکه کاشم
چشم تو کور می شود **دهم** مراعات نظری و مراعات نظری آنست که امور متوازنه متناسب در معنی جمع شود
بحواله شعر و الفهرست مجیدان و النجم و النجم **یازدهم** مشاکله است و مشاکله آنست که قیام شود
از چیزی بلفظ غیر از چیزی در مصاحبت آن غیر بخوفا لواء اصرح شیئا بلفظ قلت الطیخو الی حبه و قیضا
یعنی گفتند سوال کن چیزی را که از برای تو طبع کنیم کتم طبع کنید از برای من حبه و قیضا که در اینجا قیام
از لفظ خطو یا الطیخو است بلعنا و اینکه در مصاحبت بلفظ واقع شده است **دوازدهم** تفسیر است
و آن است که از برای شیئی چند صفات بر سبیل توالی ذکر شود نحو قوله قم هو الله الذی لا اله الا هو الملك
القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الخ **سیزدهم** ایهام و توفیر است و آن است که لفظ
ذکر شود که از برای آن دو معنی باشد یکی مراد بهمن باشد و دیگری بعد باشد نحو قوله قم الرحمن علی العرش
اسوی که از برای اسوی دو معنی است یکی استقرار که معنی فرید است و آن در اینجا مراد نیست **دوم** استلزام
که معنی بعد است و آن در اینجا مراد است **چهاردهم** مزاج و مزاج آنست که در شرط و جزا و معنی
جمع شوند و مشترک باشند و ترتیب معنی از معانی بر هر یک از ایشان بخوان جانی فاکرمی سمع الابر
فاکرمه که در اینجا جانی در شرط واقع شده است و سمع الابر در جزا واقع شده است و اشتراک و از دو

